حمید رضا پهلوی: برادر رانده ی شاه

حسامی محولاتی، محمد حسن

یادداشت سردبیر

بی‏تردید،شخصیت محمد رضا شاه پهلوی در سقوط او موثر بود، هم‏چنان که ابعاد شخصیتی آیت اللّه خمینی هم در پیروزی انقلاب، تاثیر داشت.از این رهگذر،مطالعه‏ی روابط خانوادگی و خصوصی شاه، برای اصحاب تاریخ بی‏فایده نیست و این نکته‏ها گفتنی‏ست که:

1-محمد رضا شاه پهلوی،از همان کودکی-درسایه ترس از پدر قدرتمندی مانند رضا شاه-اعتماد به نفس چندانی پیدا نکرد. محمد رضا شاه،اگر بعدها به قدر قدرتی و دانای کل بودن،تظاهر می‏کرد،برای پوشاندن همین حسّ خودکمتربینی‏اش بود.برای مثال‏ شاه که همیشه در دل از انگلیسی‏ها می‏ترسید و می‏دانست که پدرش‏ را انگلیسی‏ها آورده و برده بودند،پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، «دنیای ورشکسته‏ی چشم آبی‏ها»را تحقیر می‏کرد.

2-رضا شاه پهلوی،محاط به دانشمندانی مثل فروغی و حکمت، از بی‏سواد بودن رنج می‏برد.این است که به امید آن که پسرش به این‏ بلا مبتلا نشود،او را در دوازده سالگی به همراه مهرتاش تیمورتاش و حسین فردوست به سوئیس فرستاد.مسلّم است که«شخصیت»یک‏ پسر بچه‏ی ایرانی دوازده ساله‏یی که پدرش تازه از سربازی به سرداری‏ رسیده در فضای غریبانه‏ی غرب در مدرسه‏ی شبانه‏روزی لاروزه‏ نمی‏توانست رشد چندانی پیدا کند.این واقعیت را از دوست‏یابی او باید شناخت.ولی‏عهد ایران،با ارنست پرون(پسر هم‏جنس‏باز یکی از کارگران مدرسه که ده سال از خودش بزرگ‏تر بود)دوست شد و او را با خود به ایران آورد و در محرمانه‏ترین روابط خودش با سفارت‏های‏ بیگانه و حتا نزدیکان و بستگان خودش او را مشیر و مشار قاصد خود قرار داد.اما عاقبت،سفیر انگلیس(دنیس رایت)بعد از کودتای 28 مرداد 1332،شاه را وادار به طرد پرون کرد.پرون،از طرف شاه به سفیر انگلیس پیام برد که شاه فرموده است،دولت انگلیس در حلّ مساله‏ی‏ نفت باید مستقیما با شخص شاه تماس بگیرد و نه با سرلشکر زاهدی‏ (نخست‏وزیری که به او پیشنهاد ریاست جمهوری هم شده بود!)یا عبد اللّه انتظام(وزیر امور خارجه).سفیر انگلیس البته به شاه فراری که‏ تازه با دسیسه و توطئه‏ی خود انگلیسی‏ها در 28 مرداد به ایران‏ بازگشته بود،هیچ احترام و اعتمادی نداشت.دنیس رایت،پیام شاه و نقش پرون را به وزارت امور خارجه‏ی انگلیس اطلاع داد و حسب‏ دستور دولت مطبوع خود،زاهدی را از این پیام محرمانه‏ی شاه خبر کرد.شاه که همیشه هراس و وسواس داشت،خودش را به بی‏خبری‏ زد و گناه را به گردن پرون انداخت که بی‏اطلاع او چنین پیغامی را به‏ سفارت برده‏است!لذا شاه،بهترین دوست خود را قربانی اشتباه خویش‏ نمود و پرون را به این جرم ناکرده از خدمت خود بیرون کرد!

3-روابط محمد رضا شاه با برادرانش هم خواندنی‏ست.در این‏ شماره،نکته‏ایی از شاهدی صادق و شاعری صمیمی در حق حمید رضا پهلوی برادر شاه به خوانندگان ارمغان می‏شود.(انتخاب عنوان مقاله‏ از سردبیر است.)

کسانی که مردان راه حقند خریدار بازار بی‏رونقند

دوست ارجمند و مرشد بزرگوارم جناب پروفسور سید حسن امین، مدیر مسوول و سردبیر محترم مجله‏ی وزین و پرمحتوای حافظ.

استحضارا عرض می‏شود در صفحه‏ی 98 شماره‏ی 22 مجله‏ی‏ حافظ مقاله‏یی تحت عنوان پرونده‏ی قتل فلور و حمید رضا پهلوی به‏ قلم جناب بیژن فهمی به چاپ رسیده بود که نتیجتا حمید رضا پهلوی‏ را قاتل فلور معرفی می‏کرد.این‏جانب که سال‏ها با حمید رضا پهلوی‏ محشور بودم و خاطرات زیادی از ایشان دارم،وجدانا وظیفه‏ی خود دانستم،چند خاطره از حمید رضا را برای روشن شدن اذهان خوانندگان‏ مجله‏ی حافظ به عرض برسانم که یکی از این خاطرات مربوط به فلور می‏شود.

در آن زمان اغلب مجله‏ها هرچند گاهی عکس فلور را روی جلد چاپ می‏کردند و چیزی می‏نوشتند،یک‏دفعه که مجله‏ی زن روز عکس فلور را روی جلد چاپ کرده بود،با حمید رضا پهلوی و رضا انصاری که اغلب با حمید رضا بود،در خانه‏ی ملکه عصمت مادر حمید رضا نشسته بودیم.حمید رضا با سادگی خاصی که داشت با لحنی‏ دلسوزانه با اشاره به عکس فلور به رضا انصاری گفت:رضا!بالاخره‏ معلوم نشد که این بیچاره را چه کسی کشت؟

رضا انصاری گفت:می‏گویند فلور به دست سعد اللّه که کارگر خانه‏اش بوده به قتل رسیده است.

با شناختی که من از حمید رضا داشتم و با لحن صادقانه‏اش که از قتل فلور اظهار بی اطلای می‏کرد،باور کردم وباور دارم که حمید رضا در قتل فلور دست نداشت.

حمید رضا سالها با شاه و دربار قطع رابطه کرده بود و به هیچ‏ عنوان به اوامر شاه توجهی نداشت و به اصطلاح عوام شاه را تحویل‏ نمی‏گرفت.شنیده بودم که یک‏دفعه حضورا به شاه گفته بود:

اعلی حضرت شما با این سیاست‏هایی که دارید،به زودی بازنده خواهید بود.

شاه که اصولا از چنین حرف‏هایی خوشش نمی‏آمد،به شدت‏ ناراحت شده بود و دستور داده بود در مجالسی که به هر مناسبت در دربار تشکیل می‏شد،حمید رضا را دعوت نکنند.حمید رضا که مثل‏ پدرش مغرور و ناترس بود،توجهی به مجالس دربار نداشت و شاه طی‏ فرمانی او را از خاندان سلطنت طرد کرد.

کپی آن فرمان را من داشتم که نمی‏دانم در کشاکش‏ اسباب‏کشی‏های از این خانه به آن خانه او را گم کرده‏ام که اگر پیدایش‏ کردم،برای شما می‏فرستم.فرمان به امضای محمد رضا پهلوی و روی کاغذ مخصوص مارک سلطنت نوشته شده بود و تا جایی که‏ به خاطرم مانده،بدون این که شاه،حمید رضا را والا حضرت یا حتا آقا خطاب کند،نوشته بود:

«حمید رضا پهلوی چندان که به شما تذکر دادم که دست از کارهای‏ ناشایست بردارید،نتیجه‏یی نبخشید.چون رفتار ناپسند را به جایی‏ رسانده‏اید که قابل اغماض و چشم پوشی نیست و رفتار شما دون شأن‏ و مقام خاندان سلطنت می‏باشد،به فرمان من،کلیه‏ی القاب و عناوین‏ و مزایای خاندان سلطنت از شما سلب می‏شود-محمد رضا پهلوی».

حمید رضا پهلوی در انقلاب

حدود یک هفته قبل از انقلاب که شاه رفته بود و بختیا هم از ترس مردم جرأت نمی‏کرد از خانه و پناهگاهش خارج شود،حمید رضا پهلوی با مادرش ملکه عصمت دولتشاهی از انگلیس به تهران آمد و در همان روزهای اول ورودش روزنامه‏ی اطلاعات دارایی خاندان‏ پهلوی را با ذکر نام چاپ کرد و حمید رضا را مالک و صاحب‏ چند کارخانه شمرده بود که‏ چون حمید رضا صاحب هیچ‏ کارخانه‏یی نبود،طی‏ نوشته‏یی به امضای خودش‏ خبر روزنامه‏ی اطلاعات را تکذیب کرد و من نامه‏ی‏ حمید رضا را به روزنامه‏ی‏ اطلاعات بردم و پیش آقای‏ محمد حیدری معاون‏ سردبیر آن روز اطلاعات‏ که از همکاران سابقم در روزنامه‏ی خراسان بود، رفتم.آقای حیدری باور نمی‏کرد که حمید رضا پهلوی‏ در آن روزهای پرتب‏وتاب در تهران باشد.تلفنی با خود حمید رضا تماس گرفتم و تلفن را به سرعت‏ به آقای حیدری دادم،آقای حیدری با حیرت گفت:«والا حضرت!چرا شما نرفتید؟»حمید رضا جواب داد:«کجا بروم؟مملکت،مملکت من‏ است،من کار خلافی نکرده‏ام که فرار کنم،آن‏ها که خلاف کرده‏ بودند،رفتند».و همان روز،روزنامه‏ی اطلاعات با تیتر درشت در صفحه‏ی اول نوشت:«حمید رضا پهلوی برادر شاه گفت:من هفت‏ سال است با شاه قهرم».حمید رضا ضمنا توضیح داده بود که«هرکس‏ در هر جای کشور کارخانه یا ملکی را به نام من پیدا کرد،طبق همین‏ نوشته به او می‏دهم»و اضافه کرده بود که:«من در زمان گذشته با مردم بودم و مردم را از خود می‏دانستم،حالا انتظار دارم مردم مرا از خودشان بدانند.من همیشه در کنار مردم خواهم بود و از کشور هرگز خارج نخواهم شد».

بعد از به ثمر رسیدن انقلاب،حمید رضا و همسرش حوریه‏ی‏ پهلوی و مادرش ملکه عصمت را به شورای انقلاب احضار کردند و پس از مختصر بازجویی هر سه نفرشان را بی‏گناه دانستند و نامه‏یی به‏ آن‏ها دادند که مامرین انقلاب به آن‏ها کاری نداشنه باشند.

این‏که جناب بیژن فهمی مرقوم داشته‏اند که مجله‏ی توفیق در همان روزها مطلبی چاپ و نوشته بود:«بالاخره معلوم نشد که فلور را شاهپور یا رضا یا حمید به قتل رساند»،اشتباه است.چون من خودم تا آخرین شماره‏ی توفیق عضو موثر تحریریه‏ی توفیق بودم و تا جایی که‏ به خاطر دارم روزنامه‏ها نوشته بودند:«در مورد قتل فلور برگه‏یی به دست‏ مامورین افتاده که به زودی قاتل یا قاتلین فلور معرفی خواهند شد».

توفیق در این زمینه نوشته بود:«با این حساب به زودی روشن‏ خواهد شد که فلور به دست احمد یا محمود یا غلام رضا یا شاپور به قتل رسید»و توضیح داده بود:«به طوری‏که خبرنگار توفیق کسب‏ اطلاع کرده،برگه‏یی که در ارتباط با قتل فلور به دست مامورین افتاده، برگه‏ی هلو بوده است؟»

و نامی از حمید رضا برده نشد.چنان‏چه جناب فهمی مطلب‏ دیگری ندارند،مرا هم ارشاد فرمایند،خوشحال و متشکر خواهم شد.